

شکستِ ایرانِ هراسِ آمریکای

دکتر شهروز شریعتی



دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

یکی از مهم‌ترین مسائل در نظام نوین بین‌الملل، ایجاد محیطی جدید، متأثر از «زبان گفتمان عمومی» هژمون است که این زبان، تأثیر بسزایی را بر مقوله امنیت ملی دولت - ملت‌ها می‌گذارد؛ هرچند جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب اسلامی، پیوسته منتقد نظام دوقطبی حاکم بر نظام بین‌الملل بود اما حاکمیت نظام دوقطبی با وجود تهدیدات، حامل فرصت‌هایی نیز برای تحقق و پیشبرد اهداف سیاست خارجی ایران به شمار می‌آمد. هم‌زمان با فروپاشی نظام دوقطبی، کیفیت و میزان تهدید ایران از سوی ایالات متحده، به صورت مداوم افزایش یافت و ایالات متحده توانست با طراحی و پیشبرد پروژه ایران‌هراسی، دگرگونی ساختاری را در ادراک و ذهنیت امنیتی بسیاری از کشورهای جهان و منطقه غرب آسیا در قبال فعالیت‌های صلح‌آمیز ایران، ایجاد کند. این نوشتار استدلال می‌کند پروژه دروغین ایران‌هراسی ایالات متحده که سال‌ها از سوی اتاق‌های فکر این کشور و با همکاری رژیم صهیونیستی در قالب‌های گوناگون دیپلماتیک و رسانه‌ای پیگیری می‌شد، امروزه و صرف‌نظر از برخی مناقشات بیهوده داخلی، بیش از هر زمان دیگر، به واسطه تغییر در معادلات منطقه غرب آسیا، سیاست‌گذاری‌های منطقی و مواضع اصولی جمهوری اسلامی ایران، در آستانه شکستی تاریخی قرار گرفته است.

مقدمه

کشور مهاجم و تهدید جدی برای همسایگان خود در غرب آسیا و حتی جهان معرفی کنند. این نوشتار می‌کوشد تا نشان دهد روند این نگرش آمریکایی - صهیونیستی به موضوع ایران، در چه شرایطی قرار دارد و سیاست خارجی ایران (صرف نظر از مناقشات داخلی)، در مجموع چگونه توانسته است در برابر تهدیدهای منطقه‌ای ایالات متحده و رژیم صهیونیستی، صحنه‌آرایی کند؟

۱- هژمونی و معادلات امنیتی نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد

نظریه ثبات هژمونیک می‌تواند درک جامعی را از تحولات جهان پس از جنگ سرد ترسیم کند. این نظریه از زیرشاخه‌های مکتب واقع‌گرایی است و مطابق آن، جریان منظم و باثبات اقتصاد بین‌المللی لیبرال، نیازمند مدیریت یک قدرت برتر است. از این دیدگاه، قدرت هژمون از یک سو دارای قابلیت‌های اقتصادی، همراه با سطح بالایی از نیروی نظامی و نفوذ ایدئولوژیک است و از سوی دیگر، مروج فعال اقتصاد لیبرال در عرصه بین‌الملل است.

آن‌چنان‌که نظریه‌پردازان این نظریه تصریح می‌کنند، قدرت هژمون برای تداوم ثبات سیستمی، از سویی ضمن جلب رضایت دولت‌های ضعیف‌تر، به اعمال مقررات اقتصاد لیبرال می‌پردازد و از سوی دیگر بر حسن اجرای این مقررات نظارت دارد. در این میان، بسیاری از تحلیل‌گران سیاسی و اقتصادی، در نقد موقعیت و بررسی بحران‌های غرب آسیا، مهم‌ترین دلیل منازعه، جنگ و تخاصم را با نظریه هژمونی، توأم کرده‌اند و بر این باور هستند که ایران از آن حیث

منطقه خلیج فارس و جنوب غربی آسیا به عنوان عظیم‌ترین منبع انرژی جهان، همواره در طول چند سده اخیر، عرصه رقابت قدرت‌های مختلف برای گسترش نفوذ بوده است. این رقابت که در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم با کشمکش سخت روسیه، انگلستان و آلمان همراه بود، به تدریج و با افول نسبی قدرت این کشورها در پی دو جنگ جهانی و در ادامه، با فروپاشی شوروی و نظام دوقطبی، مجال مناسبی را در اختیار ایالات متحده آمریکا گذاشت تا با حضور در منطقه، قدرت هژمونیک خود را سایه‌گستر کند.

در همین حال، پایان جنگ سرد، سرآغاز تحولات جدیدی در روابط بین‌الملل بوده است که بخش بسیاری از راهبردها و مفاهیم آن، متفاوت از مسائل عصر جنگ سرد به شمار می‌رود. اگر برخی کشورها در دوران جنگ سرد می‌توانستند به نحوی منافع خود را در سایه تعارض و اختلافات حاکم بر نظام دوقطبی جستجو کنند اما پایان نظام دوقطبی سبب شد تا شرایط متفاوتی بر تحولات نظام بین‌الملل حاکم شود. در این میان، آمریکا پس از فروپاشی شوروی و نظام دوقطبی، همواره خود را قدرتی آسیایی پنداشته و کوشیده است که با حضور نظامی، اقتصادی و سیاسی فعال، عمده‌ترین قدرت در عرصه آسیا باشد و از عوامل جدید امنیت‌زا در سطح جهان تلقی شود. بر این مبنا، مقامات آمریکایی به موازات گسترش تحریم‌های یک‌جانبه و بین‌المللی و پیشبرد راهبرد مهار ایران، همواره کوشیده‌اند تا جمهوری اسلامی ایران را در قالب پروژه «ایران‌هراسی»^۱ به عنوان یک

1 . Iran Phobia

تحت فشار آمریکا قرار گرفته است که می‌کوشد تا هژمونی نظام بین‌الملل به رهبری آمریکا را در منطقه غرب آسیا و دیگر نقاط جهان بی‌اعتبار جلوه دهد و به تعبیر دیگر، فرضیه‌هایی را که تاکنون غرب را الگوی توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌دانست، بی‌اساس سازد.

در همین حال، فهم میزان موفقیت جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی، بدون شناخت نگرش امنیتی آمریکا در دوران پس از جنگ سرد و چگونگی جایگاه ایران (پس از انقلاب)، در این نگرش امکان‌پذیر نیست. بحث درباره امنیت بین‌المللی و آمریکا، بی‌تردید یکی از راهبردی‌ترین موضوعات برای همه بازیگران سیاست جهانی است و در این راستا برآیند پاسخ به دو پرسش بنیادین، روشن‌کننده ابعاد پایه‌ای و کلیدی رابطه آمریکا و امنیت بین‌المللی است؛ نخست آنکه آمریکا امنیت بین‌المللی را چگونه می‌بیند و در عرصه امنیت بین‌المللی چگونه عمل می‌کند؟ دوم آنکه دیگر بازیگران، جایگاه آمریکا در امنیت بین‌المللی را چگونه می‌بینند و چه رفتاری در قبال آمریکا دارند؟

در پاسخ به این دو پرسش می‌توان گفت فهم امنیت بین‌المللی از دیدگاه رهبران آمریکا پس از جنگ سرد، دست‌کم نیازمند توجه به دو مقوله دیگر است؛ مقوله نخست که آن را می‌توان «عدم اطمینان»^۱ توصیف کرد، ناظر بر این نکته است که رهبران آمریکا برخلاف دوران جنگ سرد، به واسطه ابهام در ماهیت و عملکرد «دشمن»، در ارزیابی تهدیدات راهبردی و پاسخگویی به آنها، با درجه بالایی از عدم قطعیت روبه‌رو هستند.

نکته دوم نیز که می‌توان از آن به «امنیتی‌سازی» تعبیر کرد، مبین این نکته است که امنیت در دوره پس از جنگ سرد، بیش از هر زمان دیگر، مقوله‌ای ذهنی است؛ به عبارت بهتر، در سال‌های معاصر اینکه چه پدیده‌ای امنیتی محسوب می‌شود، فقط با واقعیت‌های ملموس و محسوس بیرونی سروکار ندارد و اینکه چه پدیده‌ای امنیتی می‌شود، بستگی تام به برداشت‌ها، نگرش‌ها و پردازش‌های نخبگان حکومت‌ها دارد و آنها هستند که با نظریه‌پردازی‌ها، پدیده‌های سیاسی و اجتماعی را ماهیتی امنیتی می‌بخشند و برخی شخصیت‌ها و کشورها را تبدیل به مظاهر نفرت‌انگیز و امنیت‌زدا می‌کنند.

ایران پس از انقلاب اسلامی، پیوسته برای آمریکا یک نگرانی امنیتی محسوب شده است و در چارچوب ذهنیت امنیتی آمریکا، ایران تهدیدی علیه منافع امنیتی این کشور قلمداد گردیده است اما کیفیت و میزان تهدید ایران، افزون بر اثرپذیری از روابط دوجانبه آمریکا و ایران، به ماهیت نظام بین‌الملل و فعل و انفعالات بین بازیگران جهانی وابسته است. از این دیدگاه و در گام نخست، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و پدیده گسترش اسلام سیاسی در غرب آسیا، توانست نظام بین‌الملل و ذهنیت امنیتی را در دوره جنگ سرد مورد چالش قرار دهد اما کم‌وبیش کانون و مرکز ثقل‌های امنیتی در چارچوب نظام بین‌الملل در قالب رقابت‌های استراتژیک و ایدئولوژیک آمریکا و شوروی تعریف می‌شد و ایران تنها به منزله تهدیدی به شمار می‌رفت که بر تهدیدات وضع موجود در جنگ سرد به نحوی افزوده شده بود.

1 . Uncertainty



«هنجارشکن»^۳ و یا ترکیبی از آنها، همه و همه واژگان جدیدی بودند که از سوی اتاق‌های فکر دولت آمریکا برای ایجاد هراس از ایران خلق می‌شد و مورد تأکید قرار گرفت.

رهبران ایالات متحده به این جمع‌بندی رسیدند که حفظ امنیت و هژمونی آمریکا پس از جنگ سرد، به ویژه در منطقه غرب آسیا در گرو، معرفی و بزرگ‌نمایی تهدیداتی جدید است؛ بدین ترتیب تهدید راهبردی جمهوری اسلامی ایران برای آمریکا که پس از وقوع انقلاب اسلامی، آمریکا و ایران را رویاروی یکدیگر قرار داده بود، بعد از پایان جنگ سرد، عمق بیشتری در ذهنیت امنیتی آمریکا پیدا کرد و از نظر نخبگان استراتژیک آمریکا، جمهوری اسلامی ایران در برگیرنده

پایان جنگ سرد سبب دگرگونی ساختاری در ذهنیت امنیتی آمریکا شد و الگوهای جدیدی از سوی مراکز مطالعاتی و امنیتی به عنوان منابع تهدید علیه امنیت آمریکا ارائه شد. در این الگو که در پی انقلاب اسلامی و در جریان جنگ تحمیلی عراق برای کشورهای عربی پیرامونی ایران پدید آمد و طی آن چالش‌هایی برای آمریکا و غرب‌گرایان در منطقه فراهم آورد، نگرش امنیتی ایالات متحده به این سمت، سوق پیدا کرد که تهدید ایران عمیق‌تر و جدی‌تر شده است.

در بطن نگرش نوین امنیتی آمریکا، این ارزیابی ارائه شد که دیگر جنگ بین قدرت‌های بزرگ بین‌المللی محتمل نخواهد بود و تهدیدات جدید امنیت بین‌المللی در حال ظهور است. اصطلاحاتی مانند کشورهای حامی «تروریسم»، «گسترش سلاح‌های کشتار جمعی»، «محور شرارت»^۱، دولت‌های «ورشکسته»^۲، دولت‌های

3 . Rogue States

1 . Axis of Evil
2 . Failed States



مانند ترور مقامات ارشد جمهوری اسلامی ایران، صورت بندی شد.

همه پدیده‌های تهدیدزای پس از جنگ سرد به شمار می‌رفت.

۲- راهبرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی برای مهار ایران‌هراسی آمریکایی

اصل ۱۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی تصریح می‌کند: «به حکم آیه «ان هذہ امتکم امه واحده و انا ربکم فاعبدون» دولت جمهوری اسلامی موظف است سیاست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد و کوشش پیگیر به عمل آورد تا وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد.»

مواضع اصولی سیاست خارجی ایران که طی سه دهه گذشته بر اساس قانون اساسی و رعایت سه اصل عزت، حکمت و مصلحت پیگیری می‌شود، سبب شده است تا جمهوری اسلامی ایران در

رهبران آمریکا که همواره معتقد بودند باید قدرت هرژمون نظام بین‌المللی باشند و هیچگاه یک قدرت جهانی و منطقه‌ای نتواند به حدی توسعه یابد که هرژمونی آمریکا را در نظام بین‌المللی به چالش بکشاند، اینک با تهدیدی جدی روبه‌رو بودند که با پیشرفت‌های علمی خود در حوزه‌های مختلف، هیمنه آمریکا در آسیا و جهان را به چالش گرفته بود؛ بدین ترتیب، تدبیر تهدید ایران در سیاست خارجی ایالات متحده برای تضعیف هرژمونی نظامی و اقتصادی جمهوری اسلامی در منطقه غرب آسیا، در قالب کلی ایران‌هراسی و با این-وجود، از راه راهکارهای عملیاتی مانند تلاش برای تغییر حکومت در ایران، اعمال رژیم‌های گوناگون تحریم و حتی گزینه‌های نظامی مستقیم،

به عنوان کشوری مستقل و در عین حال توسعه یافته معرفی کند.

ایران پس از رویارویی با «رژیم تحریم‌های بین‌المللی بی سابقه»^۱ ضمن نگاه استراتژیک و بر مبنای پیچیدگی‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی هژمون جهانی، نسبت به بازتعریف عملیاتی اهداف در سیاست خارجی، اقدامات گوناگونی کرده است که به نظری‌رسد مجموعه این اقدامات، در شکست پروژه ایران هراسی، به تدریج در حال به ثمر رسیدن است. جمهوری اسلامی ایران در این راستا، به‌دوراز هرگونه شعارزدگی، با توجه به نیازها، تهدیدات، جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی و همچنین امکانات و محدودیت‌ها، جمعیت، وسعت سرزمینی و جغرافیای سیاسی و اقلیمی خود توانسته است طرح‌هایی را اولویت بندی و اجرا کند که با کم‌ترین هزینه به اهداف هژمونیک خود نائل آید و افزون بر حفظ بقای خود، بتواند با کنترل تهدیدها و مقابله با خطرات داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، به آرمان‌های خود دست یابد.

جمهوری اسلامی برای مدیریت جریان ایران هراسی و به موجب رسالت اسلامی، وظیفه‌ای جهانی برای خود متصور است که برای تحقق آن باید با تشویق مسلمانان منطقه به همگرایی، دولت‌های اسلامی را تا حد امکان متحد سازد و از مستضعفان جهان در مقابل مستکبران و ستمگران غرب و شرق دفاع کند که به نظری‌رسد این مهم با تغییر در معادلات

چارچوب سند چشم‌انداز خود و دست‌کم به لحاظ نظری، سیاست خارجی باثباتی را طراحی کند. این سیاست که مبتنی بر گسترش همکاری‌های دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی، ادامه پرهیز از تشنج در روابط با کشورها، تقویت روابط سازنده با کشورهای غیرمتخاصم، بهره‌گیری از روابط برای افزایش توان ملی، مقابله با افزون‌خواهی و اقدام متجاوزانه در روابط خارجی، تلاش برای رهایی منطقه از حضور نظامی بیگانگان، مقابله با تک‌قطبی شدن جهان، حمایت از مسلمانان و ملت‌های مظلوم و مستضعف، به‌ویژه ملت فلسطین، تلاش برای همگرایی بیشتر میان کشورهای اسلامی، تحکیم روابط با جهان اسلام و ارائه تصویر روشن از انقلاب اسلامی و تبیین دستاوردها و تجربیات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جمهوری اسلامی و معرفی فرهنگ غنی، هنر و تمدن ایرانی و مردم‌سالاری دینی بوده است، سبب شد تا بسیاری از دروغ‌های رسانه‌ای غرب برای تحریف چهره ایران از کشوری مقتدر به کشوری افزون‌خواه و جنگ طلب در اذهان عمومی جهانیان ابطال شود.

سیاست خارجی ایران همچنین توانسته است طی سه دهه گذشته، تزویرها، تناقض‌ها و دروغ‌های آمریکایی صهیونیستی را به میزان قابل توجهی برملا سازد. جمهوری اسلامی ایران همچنین بر این اساس کوشیده است از راه حمایت از جریانات شیعه مخالف ایران هراسی در منطقه مانند شیعیان حزب الله لبنان، شیعیان یمن، عراق، عربستان، سوریه و بحرین، نفوذ خود را در غرب آسیا افزایش دهد و باین‌وجود، با افزایش دستاوردها و توانمندی‌های فنی، ایران را

1. Unprecedented International Sanctions Regime

سازنده توأمان با همسایگان انجام دهد و اجازه ندهد ملاحظات کوتاه مدت، ملاحظات ایدئولوژیک کلان یعنی حفظ جمهوری اسلامی ایران را تحت الشعاع قرار دهد.

ایران در حال حاضر، ضمن بهره‌گیری از توسعه روابط با کشورهای در حال توسعه جهان مانند کشورهای حوزه بریکس و همچنین گسترش روابط اقتصادی، سیاسی و امنیتی با مجموعه کشورهای آسیایی مانند اعضای سازمان شانگهای، توانسته است به صورت توأمان، روابط با غرب و پروژه ایران‌هراسی را در سیاست خارجی خود مدیریت کند.

ایران همچنین به تدریج توانسته است از راه گسترش روابط با اجتماعات شیعه و گروه‌های مردمی منتقد نظم جهانی در غرب آسیا، راه را برای تبدیل شدن به یک قطب قدرت منطقه‌ای فراهم سازد. مجموعه اقدامات بیان‌شده، امروزه سبب شده است تا جایگاه منزلتی ایران با وجود تداوم دشمنی آمریکا و غرب و پیشبرد مداوم سیاست ایران‌هراسی، چشم‌اندازی روشن را در آینده نشان دهد.

منطقه غرب آسیا و همچنین افزایش گرایش کشورها به عادی‌سازی روابط با ایران، بیش از هر زمان دیگر به تدریج در حال تحقق است.

۳- جمع‌بندی

مروری بر مواضع و اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ذیل قانون اساسی و سند چشم‌انداز، نشان می‌دهد که ایران هژمونی آمریکا را در جهان و منطقه خاورمیانه نپذیرفته است و آمریکا هم مطابق با راهبرد امنیت بین‌المللی خود، به صورت متقابل، حاضر نیست در هیچ شرایطی، به پذیرش هژمونی و قدرت منطقه‌ای ایران تن دهد.

از این دیدگاه، ایران و ایالات متحده آمریکا، هر کدام بیش از آنکه یک کشور تلقی شوند، دو هویت فرهنگی معارض محسوب می‌شوند. با توجه به این نکته که ایالات متحده به عنوان کشوری که در صدد به دست آوردن و تداوم «تفوق» در عرصه جهانی است و هرگونه آسیب‌پذیری را خدشه بر اصل تفوق خود تلقی خواهد کرد، در نتیجه، بخشی از تحقق اهداف راهبردی ایران در سیاست خارجی باید از راه مدیریت افکار عمومی جهان و کاستن هراس کشورهای منطقه، از افزایش منطقی قدرت ایران محقق شود.

تغییر در معادلات منطقه غرب آسیا و افزایش گرایش کشورها به عادی‌سازی روابط با ایران اکنون که حاصل مهار هوشمند طرح ایران‌هراسی آمریکایی بوده است، اینک بیش از هر زمان دیگر پس از جنگ سرد، این فرصت را در اختیار جمهوری اسلامی گذاشته است تا ضمن خلق «فرصت‌های استراتژیک» در قالب محور مقاومت، کوشش بیشتری را در راستای تعامل